

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

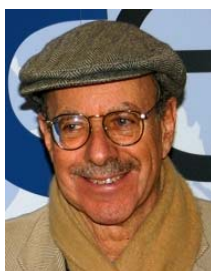
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جیمز پتراس
برگردان از: آمادور نویدی
۲۹ اپریل ۲۰۱۷

پیمان صلح یا دست نشاندۀ سیاسی عمو سام



جیمز پتراس

پیمان صلح یا سرسپردگی سیاسی: امریکای لاتین، خاورمیانه و اوکراین

مقدمه:

بیش از سی سال پیش، یکی از رهبران باهوش دهقانان کلمبیائی به من گفت، «هر زمان که من کلمه پیمان صلح را می‌خوانم، صدای تیز کردن چاقوهای دولت را می‌شنوم».

در سال‌های اخیر، پیمان صلح به یک امتناع عمومی در سراسر جهان تبدیل شده است. تقریباً در هر منطقه یا کشوری که در مرکز جنگ یا حمله قرار دارد، مذاکره "پیمان صلح" مطرح شده است. در بسیاری از موارد، پیمان صلح امضاء شده است، اما باز هم از طرف مذاکره کنندگان مورد حمایت امریکا منجر به خاتمه دادن به قتل و کشتار نگشته است.

ما به طور خلاصه به بررسی چندین مذاکره "پیمان صلح" در گذشته و حال می‌پردازیم تا پویائی "روند صلح" و نتایج متعاقب آن را درک کنیم.

روند صلح

امروزه چندین مذاکره در دست اقدام وجود دارند، و ظاهراً طراحی شده اند که ضامن پیمان صلح باشند. این‌ها شامل مذاکراتی:

(۱) بین حکومت نظامی مورد حمایت امریکا و ناتو، مستقر در کی یف در غرب اوکراین و رهبری دونباس که مخالف کودتا و ناتو در شرق اوکراین می‌باشد؛

(۲) بین تروریست‌های مسلح سعودی، امریکا و ناتو در سوریه و دولت سوریه و متحدان روسی، ایرانی و حزب اللهی خود؛

(۳) بین رژیم استعماری اسرائیل که مورد حمایت امریکاست و نیروهای مستقل فلسطینی در کرانه باختری و نوار غزه؛ و بالاخره

(۴) بین رژیم رئیس جمهور سانتوس در کلمبیا که مورد حمایت امریکاست و نیروهای مسلح انقلابی کلمبیائی (فارک). البته که مذاکرات صلح دیگری هم وجود داشته و دارند، که بسیاری از آن‌ها به اطلاع عموم نرسیده اند.

نتایج گذشته و حال پیمان های صلح

در طول ربع قرن گذشته چندین پیمان صلح امضاء شده است – که همه آنها به تسلیم واقعی پیشگامان مسلح ضدامپریالیست و جنبش‌های توده‌ئی محبوب منجر گشته است.

پیمان صلح امریکای مرکزی، شامل السالوادور و گواتمالا بود، که به خلع سلاح یک جانبه جنبش مقاومت، تحکیم کنترل الیگارش‌ی بر اقتصاد، رشد و تکثیر گانگستر (باند) های مواد مخدر و رها شدن جوخه های مرگ تحت حمایت دولت منجر گشت. متعاقباً، ترورهای داخلی افزایش یافت. رهبران مقاومت در انتخابات رأی آوردند و به عنوان سیاستمدار وارد کنگره شدند، و در مورد السالوادور، به مقامات بالا انتخاب شدند. نابرابری‌ها به همان صورت قبل باقی‌ماند و یا بدتر شد، و قتل‌ها همسان بود و یا از تعداد ثبت شده در دوره قبل از پیمان صلح افزایش پیدا کرد. تعداد زیادی از مهاجران، اغلب از پناهندگان داخلی از خشونت گانگسترها فرار کردند، و به طور غیرقانونی وارد امریکا شدند. امریکا پایگاه‌ها و عملیات نظامی خود را در امریکای مرکزی تحکیم و تثبیت کرد، در حالی‌که عموم مردم همچنان رنج می‌برد.

مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین به هیچ توافقی منجر نشد. در عوض، «مذاکرات» به پوشش نازکی جهت الحاق افزایش سرزمین های فلسطین تبدیل گشت، که به ساخت شهرک های غیرقانونی برای بیش از نیم میلیون یهودی مهاجر و مناطق تحت محاصره نژادپرستان «فقط یهودی» منجر شد. امریکا با تأمین مالی رهبران خودفروخته فاسد فلسطینی از کل روند مُضحک صلح حمایت نمود و به اسرائیل حمایت های بی قید و شرط دیپلماتیک، نظامی و سیاسی ارائه داد.

پیمان صلح بین امریکا و اتحاد جماهیر شوروی

«پیمان صلح» بین ریگان، بوش و گوربچف به اصطلاح قرار بود که به جنگ سرد پایان دهد و صلح جهانی را تضمین نماید. در عوض، امریکا و اتحادیه اروپا پایگاه‌های نظامی و رژیم های دست نشاندۀ خودشان را در سراسر اروپای شرقی، بالکان و بالکان نصب نمودند، و ثروت ملی آنان را به یغما بردند و کنترل اقتصاد ملی‌زدائی شده آن‌ها را در دست گرفتند. نخبگان مستقر در امریکا بر رژیم دست نشاندۀ یلتسین تسلط یافت و عملاً روسیه را از منابع و ثروت خود تُهی ساخت. آن‌ها در همکاری با الیگارش‌های گانگستر، اقتصاد روسیه را غارت نمودند.

رژیم پسا شوروی یلتسین انتخابات به راه انداخت، چند حزبی را ترویج نمود و بر ویرانه ای ریاست کرد، که منزوی شده، و به طور فزاینده ای کشور را احاطه کرده بود. حداقل تارمانی‌که ولادیمیر پوتین انتخاب شد و دستگاه های دولتی را «استعمار زدائی» نمود و اقتصاد و جامعه را تا حدی بازسازی کرد.

مذاکرات صلح اوکراین

در سال ۲۰۱۴ کودتای مورد حمایت امریکا فاشیست‌ها، الیگارش‌ها، جنرال‌ها و حامیان اتحادیه اروپا را گردهم آورد که کنترل کی‌یف و بخش غربی اوکراین را به دست گرفتند. مناطق شرقی حامی دموکراسی در دونباس و شبه جزیره کریمه در مقابل رژیم کودتا مقاومت را سازماندهی نمودند. کریمه با اکثریت آراء به پیوستن مجدد به روسیه رأی داد. مراکز صنعتی اوکراین (دونباس) میلیشای مردمی تشکیل داد که با مبارزه مسلحانه در برابر سیاستمداران مجلس نئونازی کودتای مورد حمایت امریکا مقاومت کند. پس از چند سال از کشت و کشتار و بن بست، وعلی‌رغم ادامه حمله رژیم کییف به شرق، «روند مذاکره» باز شد. با میانجی‌گری فرانسه، روسیه و آلمان، «توافق صلح» آزمایشی به پایه‌ای جهت «توافق مینسک» تبدیل گشت، که در آن کودتاچیان کییف خلع سلاح جنبش مقاومت، اشغال دوباره دونباس و کریمه و تخریب نهائی استقلال فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی قومی و نژاد روس زبان را در شرق اوکراین در چشم انداز دارد. متعاقباً، «توافق مینسک» کمی بیش‌تر از یک اقدام شکست خورده جهت تأمین تسلیم بود. در همین حال، کودتای کی‌یف با چپاول عظیم اقتصادی، اوکراین را به کشوری ورشکسته تبدیل نموده است که ۲ میلیون و نیم اوکراینی به روسیه فرار کرده اند، و هزاران نفر جهت برداشت محصول سیبزمینی به غرب درپولند، و یا ورود به فاحشه‌خانه‌های لندن و تل آویو مهاجرت کرده اند. تنها جوانان بی‌کار باقی‌مانده اند که خدمات خود را به پرسنل شبه نظامی شوک فاشیست به فروش می‌رسانند.

کلمبیا: توافق صلح یا صلح گورستانی؟

با بررسی گذشته و تجربه کنونی «پیمان صلح» کلمبیا، هرگونه شادی جهت «پیمان صلح» (بین جنبش انقلابی فارک و رئیس جمهور سانتوس) زودرس خواهد بود. زیرا در طول چهار دهه گذشته، رژیم‌های الیگارش کلمبیا، تحت حمایت ارتش، جوخه‌های مرگ و واشنگتن خواستار «کمیسون‌های صلح»، و برپائی مذاکرات بی شماری با نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) شده اند، که هر دو منجر به قطع مذاکرات و راه اندازی مجدد جنگ تمام عیار، با استفاده از «پیمان صلح»، به عنوان بهانه ای جهت ترور و تضعیف فعالان سیاسی بوده است. اند.

در سال ۱۹۸۴، رئیس جمهور بیلساریو بیتانکور پیمان صلحی با فارک امضاء کرد، که معروف به «توافق اوربیه» بود. تحت این توافق، هزاران فعال و حامی فارک دموبیلیزه (خلع سلاح) شدند، و اتحادیه میهنی (یو پی)، یک حزب انتخاباتی قانونی را تشکیل دادند، که در انتخابات شرکت کرد. در سال ۱۹۸۶ انتخابات کلمبیا، کاندیدهای اتحادیه میهنی به عنوان سناتور، اعضای کنگره، شهرداران و اعضای شورای شهرستان انتخاب شدند، و نامزد انتخاباتی آن‌ها بیش از ۲۰ درصد رأی ملی را کسب کرد. در طول ۴ سال آینده، از سال ۱۹۸۶ تا سال ۱۹۸۹، بیش از ۵۰۰۰ نفر از رهبران، مقامات منتخب و کاندیدهای ریاست جمهوری در یک کمپین ترور سرتاسری در کشور به قتل رسیدند. تعداد زیادی از دهقانان، کارگران نفت، معادن و کارگران کشت و زرع به قتل رسیدند، شکنجه گشتند و به تبعید رانده شدند. جوخه‌های مرگ شبه نظامی و ارتش‌های خصوصی مورد حمایت ارباب‌ها، در همکاری با نیروهای مسلح کلمبیا، هزاران رهبر اتحادیه، کارگر و اعضای خانواده‌های آن‌ها را ترور کردند. ستراتیژی شبه نظامی ارتش کلمبیا علیه غیرنظامیان و روستائیان در سال‌های ۱۹۶۰ توسط جنرال ارتش ویلیام یاربورو، فرمانده مرکز جنگ ویژه ارتش امریکا و «پدر کلاه سبزهای» نیروهای ویژه گسترش یافت.

ظرف پنج سال از تشکیل آن، اتحادیه میهنی دیگر وجود نداشت: اعضای زنده و باقی‌مانده می‌بایست فرار کرده و پنهان می شدند.

در سال ۱۹۹۰، رئیس جمهور تازه منتخب سزار گاویریا، ادعای مذاکرات جدیدی با فارک نمود. در طول چند ماه پس از ادعای او، رئیس جمهور فرمان بمباران «خانه سبز»، جایی را داد که رهبران فارک و تیم مذاکره کننده قرار گذاشته بودند. خوشبختانه، آن‌ها قبل از حمله خائنانه فرار کرده بودند.

رئیس جمهور آندرس پاسترانا (۲۰۰۱-۱۹۹۸)، خواهان مذاکرات صلح جدید با فارک شد که در یک «منطقه غیرنظامی» برگزار شود. مذاکرات صلح در منطقه جنگلی الک اکوان در نومبر ۱۹۹۸ شروع شد. رئیس جمهور پاسترانا تعهدات زیاد، تخفیف‌ها و قول اصلاحات را به فارک و فعالان اجتماعی داد، اما، در همان زمان با کلینتن رئیس جمهور امریکا یک توافق کمک نظامی چندین میلیاردی ده ساله را امضاء کرد، که معروف به «طرح کلمبیا» بود. این عمل «دو جانبه» با نیروهای مسلح کلمبیا و راه اندازی «سیاست زمین سوخته» علیه «مناطق غیرنظامی» تحت رئیس جمهور تازه منتخب (و جوخه مرگ مرتبط)، رئیس جمهور آلوارو اوربیه و بلیز به اوج خود رسید. در طول هشت سال آینده، رئیس جمهور اوربیه تقریباً چهار میلیون دهقان کلمبیائی را به تبعید داخلی راند. با بودجه چندمیلیارد دالری واشنگتن، اوربیه قادر گشت که نفرات نیروهای مسلح کلمبیائی را دو برابر کند و به بیش از ۳۵۰ هزار پرسنل برساند، و اعضای جوخه های مرگ را در ارتش ترکیب کند. او همچنین بر تشکیل ارتش شبه نظامی جدیدی نظارت داشت. در سال ۲۰۱۰، فارک از هیجده هزار عضو به زیر ده هزار جنگجو کاهش یافته بود - با صدها هزاران تلفات مدنی و میلیون‌ها نفر بی خانمان.

در سال ۲۰۱۰ وزیر دفاع سابق اوربیه، خوان مانوئل سانتوس به حیث رئیس جمهور انتخاب گشت. در سال ۲۰۱۲ سانتوس یک «روند صلح» با فارک را آغاز کرد، که در پایان سال ۲۰۱۶ به امضاء رسید. تحت این «پیمان صلح» جدید، که در کوبا امضاء شده، در حالی که چریک‌های فارک با محاکمه روبه رو شدند، به صدها نفر از مقاماتی مصونیت داده شد که به دلیل درگیر بودن در شکنجه، ترور و انتقال اجباری دهقانان، تحت پیگرد قانونی بودند. دولت اصلاحات ارضی و حق بازگشت برای کشاورزان آواره و خانواده های آن‌ها را وعده داد. با این حال، زمانی که دهقانان برگشتند تا مدعی زمین های خود شوند از آنجا رانده و یا حتی کشته شدند.

رهبران فارک توافق کردند که به طور یکجانبه تا تاریخ جون ۲۰۱۷ به حالت صلح درآیند و خلع سلاح شوند. در حالی که ارتش و متحدان شبه نظامی آن‌ها سلاح‌های خودشان را حفظ می‌کنند و کنترل کامل مناطق قبلاً آزاد شده توسط فارک را در دست می‌گیرند!

رئیس جمهور سانتوس اطمینان داد که «پیمان صلح» شامل یک سری از احکام ریاست جمهوری- جهت خصوصی سازی منابع معدنی و نفت کشور و تبدیل مزارع کوچک خانواده ها به مزارع تجاری است. به دهقانان شورشی خلع سلاح شده، بدون کمک دولت یا بودجه ای برای جاده ها، ابزار و بذر و کود و حتی مدارس و مسکن مورد نیاز جهت انتقال، قطعه زمین‌های حاشیه ای نابارور ارائه شد. در حالی که رهبران فارک کُرسی هائی در کنگره و آزادی شرکت در انتخابات بدون اذیت و آزار را تأمین کردند، جنگجویان و جوانان پائین رتبه فارک و دهقانان بدون گزینه های دیگر به جز پیوستن به شبه نظامیان یا «بیاندهای مواد مخدر»، به حال خود رها شدند.

به طور خلاصه، سابقه تاریخی نشان می‌دهد که یک سری از رؤسای جمهور و رژیم‌های کلمبیائی به طور سیستماتیک تمام توافقات و پیمان‌های صلح را نقض کرده اند، شورشیان داوطلب را ترور کرده اند و کنترل نخبگان را بر اقتصاد و نیروی کار کشور حفظ نموده اند. سانتوس رئیس جمهور کنونی قبل از انتخاب خود، زمانی که وزیر دفاع اوربیه بود در بیش از یک دهه، بر مرگبارترین سال‌ها ریاست داشت.

به رئیس جمهور سانتوس جهت میانجی‌گری در صلح گورستانی برای شماری از هزاران دهقان و فعال کلمبیائی جایزه صلح نوبل اهداء گردید.

رهبران فارک و مذاکره کنندگان در هاوانا توسط رئیس جمهور کوبا رائول کاسترو، رئیس جمهور اوپاما، مادورو رئیس جمهور ونزوئلا و اکثریت قریب به اتفاق «افراد مترقی» و راست‌گرایان در شمال و جنوب امریکا و اروپا مورد ستایش قرار گرفتند.

تاریخ خونین کلمبیا، از جمله قتل گسترده فعالان حقوق مدنی و رهبران دهقانی، حتی در حالی‌که اسناد نهائی پیمان‌های صلح امضاء می‌شد، ادامه داشته است. در طول اولین ماه از سال ۲۰۱۷، پنج فعال حقوق بشری توسط جوخه های مرگ که با الیگارش‌ی و ارتش مرتبط بودند، به قتل رسیدند. در سال ۲۰۱۵، در حالی‌که فارک درباره چندین بند از توافق مذاکره می‌کرد، بیش از ۱۲۲ دهقان و فعال حقوق بشری توسط گروه‌های شبه نظامی که آزادانه به فعالیت ادامه می‌دادند، در مناطق تحت کنترل ارتش سانتوس به قتل رسیدند. کارخانه های تبلیغاتی رسانه های جمعی به تکرار دروغی پرداختند که «۲۰ هزار نفر توسط چریک‌های فارک و دولت کشته شده اند»، در حالی‌که اکثریت قریب به اتفاق کشته‌شدگان توسط دولت و جوخه های مرگ همکار دولت مرتکب شده بود؛ یک بدنامی، که رهبران چریک‌ها موفق به تقابل با آن نشدند. محقق برجسته عضو کلیسای رومان کاتولیک (یسوعیون)، خاویار جیرالدو، حساب جزئیات واقعی مستند بیش از سه چهارم این قتل‌ها را ارائه داده است که ارتش و شبه نظامیان مرتکب شده اند.

از ما خواسته شده که رژیم های روسای جمهوری را باور کنیم که بیش از ۱۵۰ هزار کارگر، دهقان، و رهبران بومیان را به قتل رسانده اند و هنوز هم به قتل می‌رسانند و قاتلان حرفه ئی به ناگهان به شرکای عدالتخواه در صلح تبدیل شده اند. در طول سه ماه اول این سال (۲۰۱۷)، فعالان، و سمپات‌های موافق صلح با فارک، همچنان توسط قاتلان به اصطلاح شبه نظامی خلع سلاح شده، هدف قرار گرفته و کشته می‌شوند.

رهبران جنبش اجتماعی، افزایش خشونت سیاسی توسط نیروهای نظامی و متحدان آنها را گزارش می‌کنند. حتی ناظران صلح و دفتر حقوق بشر ملل متحد اعتراف می‌کند که دولت و خشونت شبه نظامی هر تشکیلاتی را که رئیس جمهور سانتوس بتواند امید به اجرای اصلاحات داشته باشد، از بین برده اند. در حالی‌که فارک از مناطق تحت کنترل مردمی خارج می‌شود، دهقانانی که به دنبال اصلاحات ارضی هستند توسط ارتش‌های خصوصی هدف قرار گرفته اند. رژیم سانتوس بیشتر نگران تصرف زمین توسط کنسرسیوم بزرگ معادن است.

در حالی‌که قتل حامیان فارک و فعالان حقوق بشری افزایش می‌یابد، و در حالی‌که رئیس جمهور سانتوس و واشنگتن به سوء استفاده از صلح و خلع سلاح ارتش چریکی نگاه می‌کنند، «پیمان صلح تاریخی» به بزرگترین فریب تبدیل می‌شود که جهت گسترش قدرت امپریالیستی طراحی شده است.

نتیجه گیری: نوشته ای بر مزار پیمان‌های صلح

بارها و بارها در سراسر جهان، مذاکرات صلح با میانجی‌گری امپریالیستی و پیمان‌های صلح تنها در خدمت یک هدف بوده اند: خلع سلاح، سازمان‌زدائی، شکست و تضعیف روحیه مبارزان مقاومت و متحدان آنها.

«پیمان‌های صلح»، همان‌گونه که ما آنها را می‌شناسیم، به دنبال عقب‌نشینی‌های تاکتیکی مبارزات چریکی صورت پذیرفته، و در خدمت تجدید قواء و سازماندهی مجدد نیروهای مورد حمایت امریکا بوده اند. «پیمان های صلح» اپوزیسیون را تشویق به تفرقه («تاکتیک کالباس») می‌کند و پیروزی را برای امپریالیسم و دولت دست نشانده تسهیل می‌نماید. گفتمان «صلح»، مانند «مذاکرات صلح»، اصطلاحاتی هستند که در واقع، به منظور «خلع سلاح یک‌طرفه»

مبارزان مقاومت، تسلیم سرزمین و رها ساختن هواداران مدنی است. به اصطلاح «مناطق جنگی»، که دارای سرزمین‌های حاصل‌خیز و ذخایز معدنی باارزش‌ست، «آرام شده»، و توسط رژیم «صلح‌دوست» کنترل می‌شوند. و این در خدمت برنامه‌های خصوصی سازی و ترویج غارت و چپاول «دولت نگران توسعه و ترقی» ست. توافقات بر مذاکرات صلح توسط مقامات امریکائی نظارت می‌شود، که از رهبران شورشی ستایش و تمجید می‌کنند، در حالی‌که شورشیان توافقاتی را امضاء می‌کنند که توسط رژیم‌های دست‌نشانده امریکا اجراء می‌شود... و رژیم نوکرصفت، رد هرگونه تنظیم دوباره سیاست خارجی و هر تغییری در ساختار اجتماعی و اقتصادی را تضمین می‌کند.

برخی از پیمان‌های صلح ممکن‌ست به رهبران سابق چریکی اجازه دهد که در انتخابات شرکت کنند و در برخی موارد انتخابات را در به اصطلاح نمایندگان حاشیه‌ئی برنده شوند، در حالی‌که پایگاه توده‌ئی آن‌ها نابوده شود.

در اغلب موارد، در طول پروسه صلح، و به ویژه پس از امضای «پیمان صلح»، سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی و هواداران آن‌ها در میان دهقانان و طبقه کارگر، همچنین فعالان حقوق بشری که در اطراف پایگاه‌های نظامی دولتی فعالند، در نهایت مورد هدف جوخه‌های مرگ نیروهای نظامی و شبه نظامی قرار می‌گیرند.

متحدان بین‌المللی جنبش‌های مقاومت، اغلب، به این امید که بهبود روابط تجاری و دیپلماتیک خود را با امریکا تأمین نمایند، جنبش‌های مقاومت را تشویق به مذاکره با پیمان صلح می‌کنند، تا به امریکا نشان دهند که «آن‌ها مسؤولیت پذیراند». نیازی به گفتن ندارد، که «مذاکرات مسوولانه»، صرفاً عزم امپریالیستی را جهت گرفتن امتیازات بیشتر، و تشویق به تجاوز نظامی و فتوحات جدید تقویت خواهد کرد.

«پیمان‌های صلح» عادلانه باید براساس خلع سلاح دوطرفه، به رسمیت شناختن استقلال ارضی و اقتدار دولت شورشی محلی باشد که بر اصلاحات ارضی، حفظ حقوق بر معادن و امنیت عمومی و نظامی توافق داشته باشد.

پیمان صلح باید اولین گام در دستور کار سیاسی باشد، که تحت کنترل ارتش شورشی مستقل و ناظران غیرنظامی انجام گیرد.

نتایج فاجعه بار خلع سلاح یک‌جانبه به علت عدم اجرای سیاست خارجی مستقل و تغییرات ساختاری مترقی است.

مذاکرات صلح گذشته و کنونی، براساس به رسمیت شناختن حق حاکمیت یک کشور مستقل مرتبط با جنبش‌های توده‌ئی، همواره به آن‌جا ختم شده است که امریکا توافقات را نقض کرده است. «پیمان صلح» واقعی در تضاد با هدف امپریالیستی فتح از طریق میز مذاکره است، چیزی که نمی‌توان از طریق جنگ برنده شد.

درباره نویسنده:

جیمز پتراس، استاد بارنل (بازنشسته) جامعه شناسی در دانشگاه بینگهامتون، نیویورک است. او کتب و مقالات زیادی در باره جنبش‌های مترقی و مبارزات خلق‌های خاورمیانه و امریکای لاتین نوشته است.

برگردانده شده از:

Peace Accords or Political Surrender? Latin America, the Middle East and Ukraine

<http://petras.lahaine.org/?p=2131>